

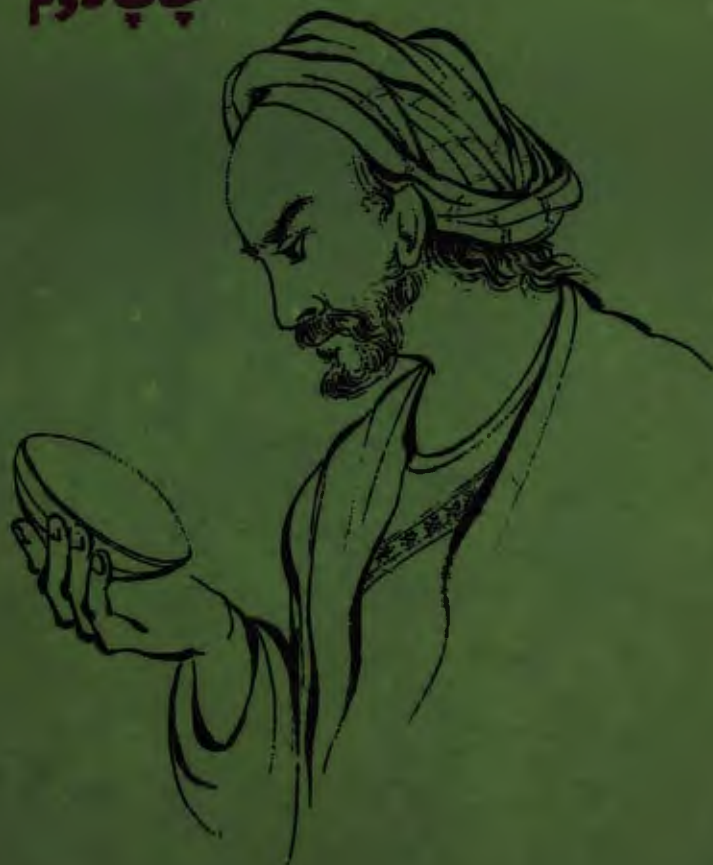
گویا و خمش

زندگی نامه علمی و ادبی

حکیم عمر خیام

بنفشه حجازی

چاپ دوم



گویا و خموش

زندگینامه علمی و ادبی حکیم عمر خیام

بنفشه حجازی



سرشناسه

: حجازي، بنفشه، ۱۳۳۳-

عنوان و نام پديدآور

: گويا و خموش: زندگينامه علمي و ادبي حڪيم عمر خيام/ بنفشه

حجازي.

مشخصات نشر

: تهران : نشر فرزانه روز، ۱۳۹۷.

مشخصات ظاهري

: ۲۷۶ ص.

شابك

: ۹۷۸-۹۶۴-۳۲۱-۴۷۹-۱

وضعيت فهرست نويسي

: فيا

يادداشت

: كتابنامه : ص. ۲۳۸.

عنوان ديگر

: زندگينامه علمي و ادبي حڪيم عمر خيام.

موضوع

: خيام، عمر بن ابراهيم، ۴۳۲-۵۱۷ق. -- نقد و تفسير

رده بندي كنكره

: ۱۳۹۷ گ ۹ ح/ PIR۴۶۳۵

رده بندي ديويي

: ۸۵۱/۲۲

شماره كتابشناسي ملي

: ۵۲۱۷۸۷۲



فرزان

گويا و خموش

زندگينامه علمي و ادبي حڪيم عمر خيام

بنفشه حجازي

چاپ اول : ۱۳۹۷

چاپ دوم : ۱۳۹۸ ؛ تيراژ : ۸۰۰ نسخه ؛ قيمت : ۳۰۰۰۰ تومان

ناظر چاپ : مجتبي مقدم ؛ طراح جلد : آرميتا طهراني مؤيد

حروف نگاري : علم روز ؛ ليتوگرافي : لاله

چاپ و صحافي : تاجيك

تمامي حقوق اين اثر محفوظ است

تکثير يا توليد مجدد آن کلي و جزئي به صورت (چاپ - فتوکبي - صوت - تصوير و انتشار الكترونيکي)

بدون اجازه مکتوب ناشر ممنوع و موجب تعقيب قانوني خواهد بود.

ميدان ونک ، خيابان گاندي شمالي، پلاک ۹، واحد ۱۰

تلفکس : ۸۸۸۲۲۴۷ - ۸۸۸۷۲۴۹۹ - ۸۸۶۷۹۴۴۳

صندوق پستي: ۱۹۶۱۵/۵۷۶

E-mail : info@farzanpublishers.com

Instagram: farzanpublishers / www.farzanpublishers.com

ISBN: 978-964-321-479-1

شابك : ۹۷۸-۹۶۴-۳۲۱-۴۷۹-۱

تقدیم به:

خسرو فراهانی که خیام را دوست دارد.

فهرست مطالب

۱۱	 پیشگفتار
۱۳	 اوضاع اجتماعی، سیاسی و مذهبی عصر خیام
۱۵	 وضع علوم در عصر خیام
۱۸	 اوضاع روزگار خیام از زبان خیام
۲۰	 زندگی خیام
۲۸	 معلمان خیام
۳۰	 شاگردان خیام
۳۵	 چهره‌های خیام
۳۵	 الف - چهره علمی خیام
۳۵	 مقدمه
۳۶	 جبر در مصر و چین قدیم
۳۷	 جبر در یونان
۳۸	 جبر در هند
۳۹	 سیر عمومی علم جبر در دوره اسلامی
۴۵	 جایگاه خیام در جهان ریاضیات
۴۷	 آثار ریاضی خیام
۴۷	 ۱- رساله فی البراهین علی مسائل الجبر و المقابله

۲- رساله در تحلیل یک مسئله.....	۴۹
۳- رساله فی شرح المشكل من مصادرات كتاب اقليدس.....	۵۰
۴- رساله شرح المشكل من كتاب الموسيقى.....	۵۲
۵- مشكلات الحساب.....	۵۳
۶- رساله در صحت طرق هندی برای استخراج جذر و کعب.....	۵۳
مثلت حسابی.....	۵۴
بسط دو جمله‌ای.....	۵۶
آثار فلسفی خیام.....	۵۶
۱- رساله فی الوجود.....	۵۶
۲- رساله فی کلیة الوجود.....	۵۷
۳- رساله فی الكون و التكليف.....	۵۸
۴- الجواب عن ثلاث مسائل ضرورة التضاد فی العالم و الجبر و البقاء.....	۵۹
۵- رساله الضیاء العقلی فی موضوع العلم الکلی.....	۵۹
آثار دیگر خیام.....	۶۰
۱- مختصر فی الطبیعات.....	۶۰
۲- رساله قسطاس المستقیم.....	۶۰
۳- میزان الحکم.....	۶۰
۴- رساله فی الاحتیال لمعرفة مقدارى الذهب و الفضة.....	۶۰
۵- لوازم الامکنه.....	۶۲
۶- رساله‌ای در حیّز و وجود.....	۶۲
۷- رساله‌ای در معراج.....	۶۲
۸- خطبة الغراء.....	۶۲
نوروزنامه.....	۶۲
سایر فعالیت‌های خیام.....	۶۳
الف- نجوم.....	۶۳
ب- تقویم.....	۶۵
ج- قسطاس المستقیم.....	۶۷

۶۸.....	د- مترسک
۶۹.....	ب- چهره ادبی خیام
۶۹.....	مقدمه
۷۱.....	علل عدم شناخت چهره واقعی خیام
۷۲.....	ردّ نسبت‌های ناروا به خیام
۷۴.....	ردّ صوفی بودن خیام
۷۵.....	ترجمه رابرت گریوز
۷۹.....	شناخت رباعیات اصیل
۷۹.....	مقدمه
۸۳.....	ویژگی‌های رباعی
۸۴.....	اصول اندیشه، مفاهیم و مضامین کلیدی خیام
۸۶.....	اقدام مآخذی که از خیام نام برده‌اند
۸۷.....	اشعار عربی و فارسی خیام (غیر از رباعیات)
۸۸.....	رباعیات خیام در متون (با ذکر نام)
۱۰۴.....	رباعیات خیام در متون (بدون ذکر نام)
۱۰۷.....	رباعی‌گویان معاصر خیام در سده ۵-۶ هجری
۱۰۹.....	سایر رباعی‌گویان
۱۱۰.....	قدیمی‌ترین نسخ خطی رباعیات خیام
۱۱۱.....	نسخه‌های مجعول و مزور رباعیات خیام
۱۱۵.....	رباعیات مردود از نظر فروغی و غنی
۱۱۶.....	رباعیات دیگران
۱۳۷.....	مجموعه‌ها
۱۳۹.....	یک مجموعه قدیمی ایرانی
۱۳۹.....	طربخانه
۱۴۰.....	یک مجموعه جدید ایرانی
۱۴۳.....	مجموعه فیتز جرالذ
۱۴۵.....	معرفان اروپایی رباعیات خیام

گویا و خموش

- انجمن عمر خیام..... ۱۴۸
- عمر خیام در شبکه جهانی اینترنت..... ۱۴۹
- رباعیات خیام..... ۱۵۱
- فهرست منابع..... ۱۸۹
- فهرست نام کسان..... ۱۹۳

پیشگفتار

بزرگی انسان‌ها در بزرگی سنوآل‌هایشان راجع
به خداوند است؛ و خیام انسان بزرگی است.
بنفشه حجازی

پرداختن به زندگینامه علمی و ادبی حکیم بزرگ و شاعر خردمند، خیام را گویی
تقدیری آسمانی، برنامه‌ریزی کرده بود؛ مردی که به دو دنیای عقل و الهام
شاعرانه - در یکدم - تعلق دارد؛ انسانی که با سنوآل‌هایش راجع به مرگ و زندگی
بزرگی یافته است.

در معرفی چهره‌های علمی و ادبی حکیم از اطناب ملال‌انگیز که وی همواره
از آن محترز بود، خودداری شده است. لذا در بیان رسالات سعی بر بحث پیرامون
محتوای آنها نشده بلکه به معرفی اجمالی مباحث اکتفا شده است: این اختصار
تا حدی حق خیام را در نمایاندن جایگاه علمی‌اش ضایع می‌سازد مگر این که
افرادی که تمایلی به آن دارند خود در منابع مذکور در پانوشت‌ها به جستجو برآیند.
علاقه نگارنده به خیام مانع از درج نظرات مخالفان او نشده اما بر آنها نیز
تأکید مؤکد نکرده است و به مقالاتی که برای کوچک شمردن مفاخر با اتهامات
زندقه و شرابخواری و صوفی‌گری از خلال ابیات واقعی یا دخیل برآمده‌اند نیز
وقعی ننهاده است چرا که به حد کفایت در آثاری که درباره خیام منتشر شده مؤلفان

محترم سعی جمیل بر دفاع کرده‌اند. یکی از این دفاعیات، نوشته آقای «بهاء‌الدین خرمشاهی» است. وی دربارهٔ بادهٔ خیام چنان می‌نویسد که لذت شرب حقیقت خواننده را مستی می‌افزاید: «اگر اشاره‌ها و مضمون‌سازی‌های خیام پیرامون باده و ستایش مستی و بی‌خبری در رباعیات او به معنی حقیقی گرفته شود از خیام ژرف‌اندیش... چهرهٔ فردی بی‌مسئولیت و لایبالی و دائم‌الخمر و لذت‌باز و می‌پرست و تلف‌کنندهٔ وقت و عمر و کار و کارنامه ارانه می‌دهد. در شعر حافظ هم اشاره به می و مطرب و تصویر و توصیف میخانه و خرابات بسیار است ولی قطع نظر از اینکه این دو بزرگ و بزرگوار دختر رز را به عقد خود در آورده باشند یا نه از تعمق در شعرشان برمی‌آید که باده‌ای که می‌ستایند و بر محور آنچه بسیار مضامین و معانی ژرف پدید می‌آورند غالباً بالصراحه بادهٔ انگوری نیست بلکه به تعبیر راقم این سطور (در آثار حافظ پژوهی‌اش) بادهٔ ادبی است یعنی بادهٔ مجرد و انتزاعی و زیبایی‌شناختی و هنری و هنرآفرین.»^۱

به هر رو، در مقدمهٔ بخش‌ها ابتدا زمینه‌ها را روشن ساختم تا در میان آن، فعالیت‌ها و افکار و آثار و اشعار حکیم عمر خیام، مشخص‌تر شوند. بدیهی است که در این راه سعی بر آن داشتم که طبق مرام همیشگی‌ام، اسناد و مدارک و گفته‌های موثق دیگران را نقل کرده و حتی‌الامکان از تحمیل عقاید خود-نه بیان نظر و عقیده شخصی-اجتناب ورزم.

امیدوارم که حجاب‌های چهرهٔ واقعی این حکیم، امام خراسان، حجة‌الحق والیقین، علامه‌الزمان، نصیرالحکمة، سیدالمحققین، فلکی کبیر، خیام شاعر را در حد وسع توانسته باشم بردارم.

جا دارد که از دوست ارجمند جناب آقای دکتر «موسی دیباج» که تهیهٔ این کتاب را به نگارنده توصیه کردند و انتشارات فرزانه‌روز که آن را به زیور طبع آراستند، تشکر کنم.

اوضاع اجتماعی، سیاسی و مذهبی عصر خیام

بررسی نحوهٔ خیام شدن خیام و اشتها یکی از ستارگان قدر اول آسمان علم و ادب مشرق زمین و از جمله مفاخر بزرگ کشورمان ایران نیازمند چند بررسی است و آن اطلاع از اوضاع اجتماعی، سیاسی و مذهبی روزگار اوست.

«نیمهٔ دوم قرن پنجم و تمام قرن ششم تا آغاز قرن هفتم دورهٔ تعصب و غلبهٔ متعصبین، شدت اختلافات دینی، تخریب مدارس و کتابخانه‌های مذاهب مختلف در ضمن زد و خوردهای متعصبانه، ترویج علوم دینی و افزایش شمارهٔ علمای مذهبی و فقها، قدرت علمای مذهبی و فساد آنان و دخالت‌شان در امور سیاسی و حکومتی، تحریم فلسفه و علوم عقلی است.»^۱

موضوع مهمی که در این دوره قابل بحث است توجه شدید سلاطین به سیاست دینی و دخالت در عقاید و آرای مردم است.

«از آغاز قرن پنجم که دورهٔ تسلط ترکان غزنوی است پادشاهان غزنوی روش تمسک به ذیل دیانت و غالباً تظاهر دروغین به دین پیش گرفتند... غزان ترکمان و دیگر طوایف ترک بعد از غلبه بر ایران و تشکیل حکومت، این سیاست را دنبال کردند و بر سختی و شدت آن افزودند و کار را بر مخالفان خود چنان سخت

۱. تاریخ ادبیات، ایران، ج ۲، ص ۱۳۶.

گرفتند که نظیر آن را جز در ابتدای دوره صفویه ... نمی توان دید.

سلاحقه بر مذهب حنفی بوده و خلیفگان بغداد را جانشینان پیغمبر می دانستند و در احترام و تقویت و تأیید آنان مبالغه می کردند و به همین سبب با شیعه و باطنیه که خلیفه بغداد را به حق نمی دانستند مخالفت و دشمنی سخت می نموده و یکی را از دیگری بدتر می دانستند.^۱

غالب صوفیه نیز در این دوره مذهب شافعی را بر مذاهب دیگر ترجیح می دادند. «بحث در ترجیح یکی از دو مذهب حنفی و شافعی بر یکدیگر و با سایر مذاهب، و اختلاف و مشاجره علمای آنها در تمام قرن پنجم و ششم دایر بود و تقریباً می توان گفت کمتر شهری بود که از این مشاجرات مذهبی خالی باشد، غالباً مجالسی در خدمت وزراء و امراء و سلاطین برای بحث در مسائل مذهبی منعقد می شد و علما و ائمه فِرَق مختلف و رجال و معارف در آن حضور می یافتند و این بحث ها و مشاجرات طبعاً مایه تحریک عوام الناس و برافروختن نایره تعصب در آنان می شد و کار مشاجره و مناقشه را به مجادله و تخریب محلات و سوزاندن کتابخانه ها و کتب و نظایر این می کشاند، حتی در فتنه ها و مصائب سخت مثل حمله غزان و هجوم مغول نیز از این اختلافات دست بر نمی داشتند.»^۲

بازار تهمت و افترا در این دوره رواجی عجیب داشت. «معتقدین هر مذهب ضمن ایراداتی که بر مذاهب دیگر وارد می دانستند به ذکر تهمت ها و افترااتی نیز بر اهل آن مذاهب مبادرت می نمودند و در این امر حتی از وقاحت و بی شرمی هم دریغ نمی کردند. از جمله بدبختی ها آن بود که کار این مناقشات متعصبانه غالباً به اهانت و جسارت مردم به بزرگان دین می کشید و طرفین ضمن مناقشات خود گاه عنان اختیار از کف می دادند و به جای تاخت بردن بر اهل سنت یا شیعیان به مقتدایان آنان بد می گفتند ...

به هر حال پیروان مذاهب سنت با یکدیگر و پیروان مذاهب شیعه با هم و همه آنها با خوارج و خوارج با همه آنها دشمنی و عناد سخت می ورزیدند و

۲. همان، ص ۱۴۷.

۱. همان، ص ۱۳۷.

طوایف مختلف خارجی هم هر یک دیگری را کافر و واجب‌القتل می‌دانستند. خلاصه آن که در این دوره به زعم هر دسته‌ای از دسته‌های متعدد اسلامی همه عالم پر از مردم بد مذهب و بد دین یا کافر و ملحد بود و آزار و قتل بعضی از آنان حتی زنان و فرزندانشان هم جزو ثبوبات بوده است...

دامنه اختلافات مذهبی در این دوره چنان وسعت گرفته بود که از عوام و مردم غوغا به خواص کشیده بود و نه تنها علما در رد یکدیگر به تألیف کتاب‌ها مبادرت می‌جستند بلکه شاعران هم در اینگونه تعصبات شرکت می‌کرده و به اظهار عقاید مذهبی خود یا هجو و انتقاد مخالفان مذهبی مبادرت می‌نمودند و حتی گاه تهمت‌های مذهبی را وسیله انتقام قرار می‌دادند.^۱

در این دوره که یکی از دوره‌های تاریخ تصوف در ایران است، «صوفیه حامیان بسیار از میان امرا و علما داشتند لیکن این امر مانع وجود دشمنان سرسخت و تندی برای آنان نبود. مشایخ تصوف با همه نفوذی که در عقاید و افکار مردم داشتند دچار تکفیر و توهین شده و ملحد و کافر و زندق یا مردم شکمخواره و باطل و بیکاره خوانده می‌شدند. ولی وضع عمومی متصوفه از اواسط قرن پنجم تا آغاز قرن هفتم بر روی هم مطلوب بود و این دسته با آزادی به ترویج روش خود اشتغال داشتند.

سلاجقه در آغاز کار خود در خراسان با توجه روزافزون مردم به صوفیه و اعتقاد به کرامات آنان برابر شده و به سرعت تحت تأثیر معتقدات عامه قرار گرفتند. یکی از وجوه اهمیت صوفیه در این زمان، توجهی است که آنان برای بیان عقاید خود و تربیت سالکان به شعر می‌کردند. این توجه علی‌الخصوص از اوایل قرن ششم شدت یافت.^۲

وضع علوم در عصر خیام

این دوره از حیث کثرت مدارس و اهمیت آنها، مهم‌ترین دوره تمدن اسلامی است. «نخستین نکته‌ای که باید درباره مدارس این عهد گفت آن است که این

۱. همان، صص ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۰.

۲. همان، صص ۲۲۷ و ۲۲۸ و ۲۳۰.

مراکز با آن که از هر عهدهی بیشتر و وضع مالی آنها از هر زمان بهتر بود خود وسیله‌ای برای جلوگیری از نشر علوم عقلی و سبب رواج زبان عربی و ضعف زبان پارسی بوده‌اند.

طلاب علوم که می‌دیدند علوم عقلی مورد بی‌مهری عامه و امرا و رؤسای قوم است و در مقابل، تحصیل در مدارس دینی موجب رفاه حال و داشتن راتبه و وظیفه معین خواهد بود، بدان‌ها روی می‌نهادند. در این مدارس مطالعه کتب علمی و خاصه فلسفه جداً ممنوع بود و کسی یارای آن نداشت که در آنها به تعلیم و تعلم علوم اوایل اشتغال ورزد و حرفی از فلسفه و هندسه و نجوم به میان آورد.^۱

با توجه به وضع سیاسی و اجتماعی این دوره و قدرتی که علمای دینی یافته بودند و تعصب شدید فقها و علما و سلاطین و امرا و رجال در عقاید مذهبی، ضعف علوم عقلی معلوم و آشکار است. «فلسفه و علوم عقلی با مقاومت شدید اهل شرایع و ادیان و بخصوص فقهای اسلامی مواجه گردید. علت این مخالفت آن است که از اوایل قرن پنجم به تدریج، علمای مذهبی خاصه علمای سنت و حدیث و معتقدان به ظواهر احکام و آیات در میان مسلمانان قوت یافتند و به پیروی از همفکران سابق خود هرگونه بحث و استدلال و توسل به عقل را برای حل معضلات دینی، زائد و مقرون به جسارت دانستند.

انحطاط علوم اسلامی در حقیقت از موقعی در ممالک اسلامی آغاز شد که متعصبین اهل سنت و حدیث و فقها توانستند مخالفان خود را از فلاسفه و حکمای معتزله در بغداد شکست دهند یعنی از اوایل قرن چهارم به بعد و اگر بخواهیم بیشتر در مقدمات این شکست تعمق کنیم از اواسط قرن سوم و دوره خلافت «الموتوکل علی الله» (۲۳۲-۲۴۷ ه. ق).

موتوکل با عقیده «مأمون» و «معتمد» و «واثق» مخالفت کرد و جدل و مناظره در آراء را ممنوع ساخت و هر که را بدین کار دست زد مجازات نمود و امر به تقلید داد و روایت و حدیث را آشکار کرد...»^۲

۲. همان، صص ۲۷۲.

۱. همان، ص ۲۳۱.

«زیان‌هایی که جلوگیری از بحث و نظر و اعتقاد به تسلیم و تقلید بر اندیشهٔ بحث‌مسلمین که تازه در حال تکوّن و ترقی بود وارد آورد بی‌شمار و از همهٔ آنها سخت‌تر آن که با ظهور دستهٔ اشعریان در میان مسلمانان، مخالفت با علم و علما و عناد با تأمل و تدبّر در امور علمی و مبارزه و تحقیق در حقایق و نقد آرای علمای سلف، آغاز شد... این امور سبب عمدهٔ ضعف تفکر و تفصیل نقل بر عقل و تقلید بدون اجتهاد و تمسک به نصوص بدون تعمق در مقاصد آن و بغض و کراهیت نسبت به فلسفه و اجزای آن و درآوردن متفکران در شمار ملحدین و زنادقه گردید، تا به جایی که نظایر «محمدبن زکریا» و «ابونصر» و «ابوریحان» و «ابوعلی» حکم سیمرخ و کیمیا یافتند و از این پس یا صاحبان آرای فلسفی به سختی مورد تعقیب واقع شدند یا ناچار گردیدند که عقاید خویش را به شدت و بیشتر از سابق با آرای اهل مذاهب بیامیزند و فلسفه را در همان طریق به کار برند که علم کلام را به کار می‌بردند.»^۱

قوت صوفیه در این عهد نیز بلای بزرگی برای علوم عقلی بخصوص فلسفه و استدلال که آن را برای درک حقایق کافی نمی‌شمردند، گردید. این طبقه با همهٔ علوم مخالف بودند و آنها را حجاب حقیقت می‌پنداشتند...

تعرض به علوم عقلی به آنجا رسید که از میان دانشمندان قرن چهارم و پنجم و ششم کمتر کسی را می‌توان یافت که از اتهام به کفر و زندقه و الحاد برکنار مانده باشد برخی از علما نیز در اواخر عمر از این که چندی در راه حکمت سرگردان بوده‌اند نادم می‌شدند و استغفار می‌کردند.

«از بزرگترین کسانی که با حکما و فلاسفه در افتاد «حجة الاسلام محمدبن محمد غزالی» (ف ۵۰۵ هـ.ق) است وی با همهٔ علوم حکمی از در عناد درآمد. مثلاً دربارهٔ ریاضی معتقد بود که دواقت از آن منبعث می‌گردد و آن چنان است که هر کس در آن نظر کند از نکات دقیق و براهین و دلایل آن به عجب می‌افتد و به سبب این اعجاب، نظر خوب به فلاسفه پیدا می‌کند و می‌پندارد که همهٔ علوم آنان در وضوح و استدلال برهان

۱. همان، ص ۲۷۳.

مانند این علم ریاضی است. آن‌گاه به تقلید آن قوم طریق کفر می‌سپارد...
متکلمین شیعه نیز با فلاسفه و حکما بر همان روش همکاران دیگر خود
دشمنی و عناد شدید می‌ورزیدند. بعضی از این متکلمین مانند «ابن داعی رازی»
در باره فلاسفه سخنان زشت دارد، مثلاً می‌گوید: «فلاسفه جمله قبیاح شرعی و
محرمات، مباح دارند.»^۱

مخالفت با حکمت مشاء از اواخر قرن پنجم تا قرن هفتم همراه با مخالفت
با «ابن‌سینا» بوده است. علت این امر آن بود که هرگاه اندیشه نقد بر حکمای مشاء
داشتند ابن‌سینا را نمونه کامل آن قوم انتخاب کرده و آثار او و گاه «ابونصر فارابی» را
چون نموداری از معنی کامل فلسفه مورد انتقاد قرار می‌دادند. افراد مختلفی چون
«ابن رشد» و «غزالی» و «شهرستانی» و ... در مخالفت با «ابن‌سینا» شهرت دارند.
«به هر حال، با همه مشکلاتی که برای مشتغلین به حکمت در این دوره
وجود داشت هنوز بازمانده حوزه‌های تعلیمی فلاسفه از دوره پیش در این عصر
مشاهده می‌شود. نخستین حکما و فلاسفه این عهد کسانی بوده‌اند که در حوزه
تعلیم شاگردان «ابن‌سینا» تربیت شدند.»^۲

از مشهورترین حکما و فلاسفه ایران در اوایل این دوره «حجة‌الحق حکیم
ابوالفتح عمر بن ابراهیم الخیام (= الخیامی) النیشابوری بوده است. خیام به آثار
ابن‌سینا تعلق خاطر بسیار داشت و «بیهقی» (ف ۵۶۵ هـ.ق) او را در اجزای علوم
حکمت تلو ابوعلی دانسته است که در جای خود به آن اشاره خواهد شد.

اوضاع روزگار خیام از زبان خیام

خیام در آغاز رساله جبر و مقابله‌اش به نام «فی البراهین علی مسائل الجبر والمقابله»
در باره علت تعویق پرداختن به این مطلب که در «رساله در تحلیل یک مسئله»^{*} قول آن را

۱. همان، صص ۲۷۲ و ۲۸۲. ۲. همان، ص ۲۹۲.

* نامی است که شادروان غلامحسین مصاحب برای تسهیل اشاره به این رساله خیام داده است. حکیم
عمر خیام به عنوان عالم جبر، ص ۱۳۲.

داده بود، می‌گوید: «... لکن تصاریف زمان، همواره با پیشامدهایی همراه بود که پرداختن به این امر [نوشتن رساله جبر و مقابله]* را به عهده تعویق می‌انداخت و برای من فراغتی نمی‌گذاشت که صرف تدوین این مطلب کنم و فکر خود را بر آن متمرکز سازم. زیرا ما گرفتار روزگاری هستیم که از اهل علم فقط عده کمی، مبتلی به هزاران رنج و محنت، باقی مانده که پیوسته در اندیشه آنند که غفلت‌های زمان را فرصت جسته به تحقیق در علم و استوار کردن آن بپردازند و بیشتر عالم نمایان زمان ما حق را جامه باطل می‌پوشند و گاهی از حد خودنمایی و تظاهر به دانایی فراتر نمی‌نهند و آنچه را هم می‌دانند جز در راه اغراض مادی پست به کار نمی‌برند و اگر ببینند که کسی جستن حقیقت و برگزیدن راستی را وجهه همت خود ساخته و در ترک دروغ و خودنمایی و مکر و حيله جهد و سعی دارد، او را خوار می‌شمردند و تمسخر می‌کنند و در هر حال خدا یاری‌دهنده و پناه همه است.»^۱

در همین رساله - در جای دیگر نیز - خیام به سختی‌های روزگار اشاره می‌کند که شاید به همین مسائل و مصایبی که درباره روزگار او برشمردیم اشاره داشته است: «... پس برای نزدیکی جستن به مجلس بلندپایه او [قاضی‌القضات، امام سید ابوطاهر] چاره جز آن ندیدم که با تلخیص زبده‌های حقایق فلسفی که راستی و درستی آنها را معلوم کرده بودم، فرصتی را که سختی‌های روزگار از من گرفته بود، تلاقی کنم و این کار را با تنظیم این اصناف از مقدمات جبری آغاز کردم - چون ریاضیات به تقدیم سزاوارتر است - و در این امر به ریسمان توفیق الهی چنگ زدم و از او چشم امید دارم که مرا به ادامه این کار موفق بدارد تا نتیجه بحث خود و بحث پیشینیانم را در علومی که اهم از دیگر علوم است به درستی تعیین کنم و در این امر به دستاویز محکم پروردگار که حافظ ما از خطاهاست چنگ می‌زنم که البته اجابت دعا در دست او و در همه حال توکل بر اوست.»^۲

* اطلاعات داخل قلاب در کل کتاب از مؤلف است.

۱. حکیم عمر خیام به عنوان عالم جبر (از این به بعد از این کتاب فقط به صورت عالم جبر یاد می‌شود)، ص ۱۶۰.

۲. عالم جبر، ص ۱۶۱.

زندگی خیام

اگر چه زندگی دانشمند و شاعری چون خیام سرگذشت کارهای علمی و ادبی اوست ولی تا آنجا که وارد داستان پردازی و افسانه‌سرایی نشویم، سعی می‌کنیم از طریق اطلاعات مستند در آثار خود او و مآخذ موثق که به زندگی و تحقیقات و کشفیاتش اشاره کرده‌اند راجع به اخلاق و شخصیت، شاگردان و معلمان، شغل و سفر و زندگی خانوادگی اش صحبت کنیم:

حکیم ابوالفتح (ابوحفص)^۱ غیاث‌الدین عمر بن ابراهیم خیامی نیشابوری در ۴۳۹ هـ. ق متولد و در سال ۵۲۶ وفات یافته است. «طبق محاسبه عالم هندی (س. گوویندا تیرثه)^۲ و تأیید صحت آن توسط انجمن ستاره‌شناسی نظری فرهنگستان علوم اتحاد جماهیر شوروی (سابق) به این نتیجه رسیدند که طبق زایچه خیام که «ظهرالدین بیهقی» در تاریخ الحکماء الاسلام به دست داده بود، شرایط زایچه تنها بر یک روز صدق می‌کند و آن ۱۸ مه ۱۰۴۸ میلادی است و تاریخ ۱۸ مه ۱۰۴۸ بر وفق تقویم تطبیقی اثر «ووستنفلد» برابر است با اول ذیحجه ۴۳۹ هجری قمری. «روزنفلد» و «یوشکویچ» از دانشمندان روسی به استناد طرب‌نامه توانستند محاسبه کنند که روز مرگ عمر خیام پنجشنبه ۱۲ محرم سال ۵۲۶ بوده، لذا خیام ۸۳ سال زندگی کرده است.»^۳

عبارات بیهقی در «تتمه صوان‌الحکمه» راجع به خیام چنین است: «الفیلسوف حجة‌الحق عمر بن ابراهیم‌الخیام، اصل و میلاد او از نیشابور بوده است، در تعمق در اجزاء علوم حقیقی وسعت آن تلو^۴ شیخ ابوعلی بود، و لیکن

۱. معمولاً در قدیم کسانی که نام «عمر» داشتند، «ابوحفص» را کنیه خود قرار می‌دادند. در تعلیقات چهار مقاله ص ۲۹۲ «علامه قزوینی» پس از نام بردن تعدادی از اشخاص که نام عمر داشته و کنیه‌شان ابوحفص بوده می‌نویسند: «و چون نام خیام، عمر بوده به احتمال قوی کنیه او، ابوحفص بوده است و ممکن است «ابوالفتح»، کنیت دیگری برای او بوده باشد چه بسیاری کسان بودند که دو کنیت داشتند.» (عبدالرحمن خازنی از او به ابوحفص یاد می‌کند. نگاه کنید به قسطاس مستقیم، ص ۵۴).

2. S. Govinda Tirtha

۴. دنباله.

۳. رباعیات خیام، ویرایش «بهاء‌الدین خرمشاهی».

در خلق ضیقی داشتی و در تعلیم و تفهیم و تصنیف و آنچه از آن دیگری فایده یافتی ضینتی^۱ می کرد. طالعش جوزا بود و آفتاب، و عطارد بر درجه طالع... و از این جهت جامع بود میان قوت حفظ و حدت ذكاء چنانکی می گوید، کتابی مطول را هفت نوبت تامل نمود در اصفهان چون به نیشابور عود کرد از ظهر قلب املاء کرد، چنانکه نسخه از املاء او بنوشتند و ما از آن نسخه مقابله کردیم، زیادت تفاوتی نداشت و بدین استعداد بر جمیع علوم معقول و منقول و قوف یافت... و او با توفیر اقسام علوم در حکمت و ریاضیات و اقسام آن و در طب دستی عظیم داشتی و ابن بَجَدَه^۲ آن بودی و صرف عمر در مطالعه آن کردی...»^۳

«شهرزوری»^۴ از کار عملی خیام در طبابت خبر می دهد: خیام به پیش سلطان سنجر در آمد. او طفل خردسالی بود آبله اطفال بر آورده بود. چون بیرون آمد وزیر پرسید که چگونه دیدی او را و چه معالجه فرمودی؟ عمر گفت: صبی مخوف است. خادم حبشی حاضر بود و این قصه را به سلطان رسانید. چون سلطان صحت یافت عمر را دشمن داشت و به او بد شد.»

شهرزوری از تنگ خلقی او در «نزهة الارواح و روضة الافراح» معروف به «تاریخ الحكماء» نوشته: «او نظیر ابوعلی بود در فنون علم حکمت الا آنکه بدخلق بود و از آن ممر تردد اهل علم پیش او کمتر بود.»^۵

شهرت خیام به بخل در تعلیم ظاهراً اساسی ندارد. خود او در مقدمه کلیاتی در باب معادلات در «رساله در تحلیل یک مسئله» می گوید: «پیش از اینکه در آشکار ساختن مطلوب به وسیله قطوع مخروطی سخن گوئیم، نکته ای را می آوریم که مطالعه کنندگان این رساله را به طلب دانش و استوار ساختن مطالبی که ایشان را بر آنها می آگاهانیم تحریص کند.»

روش تعلیم و سعی او برای ایجاد انگیزه یادگیری در مطالعه کنندگان مبین

۱. بخل. ۲. دانا به حقیقت امر، دلیل، هادی. ۳. صص ۸۲ و ۸۴.

۴. شمس الدین محمد بن محمد شهرزوری، فیلسوف، مورخ فلسفه و دانشمند کرد ایران در قرن هفتم.

۵. صص ۳۹۵ و ۳۹۶.

حضور معلمی خوش‌روش و مسئول است که می‌خواهد مطالبش حتماً فهم شود. اخلاق روحانی او را در دنباله این مقدمه پی می‌گیریم: «و نعمت‌هایی را که خدای تعالی به بعضی بندگان خود اعطا فرموده شکرانی باشد زیرا به زبان آوردن نعمت‌ها شکرگزاری بزرگی نسبت به نعمت‌دهنده است، چنانکه در قرآن می‌فرماید: و اما بنعمة ربك فحدث. پس خواننده این رساله گمان نبرد که سخن را برای خودستایی به این مرحله کشانیدیم چو این از عادات درماندگان گزاف‌گوی خودبین است و خودبینی دون همتان را سزد. زیرا روان آنان را جز برای درک اندکی از علوم گنجایش نباشد. و چون آن را دریابند چنین پندارند که همه علوم همین و بر همین محصور است و پناه به خدا می‌برم از این که نفس ما آرایبی را در نظر ناخوب جلوه دهد که ما را گمراه کنند و از رسیدن به حقایق و نیل به مقصد و رستگاری باز دارند.»^۱

«بیهقی» در «تتمة صوان الحکمة» حکایتی می‌آورد از حضورش به خدمت خیام در سال ۵۰۵ هجری قمری که در رد گفته کسانی که می‌نویسند خیام تنگ‌خلق و بداخلاق بوده، قابل توجه است:

«در خدمت امام پدرم به مجلس امام عمر در آمدم در سنه سبع و خمس مائه. پس از من معنی بیتی از حماسه پرسید. بعد از آن از انواع خطوط [قوسیه] پرسید. گفتم»^۲

از مقایسه این تاریخ با تاریخ تولد مؤلف که در ۴۳۹ هجری قمری بوده، بیهقی جوانی بوده ۱۵، ۱۶ ساله که به «مجلس استاد معمر حاضر شده بوده است و لابد بیشتر به قصد تیمن و تبرک و مباهات و افتخار تا به قصد استفاده و استفاضه و تعلم... بنابر این سنوال نمودن خیام در خصوص معنی بیتی از حماسه و... بلاشک از بابت تشویق و دل به دست آوردن آن طالب علم بسیار جوان بوده است از طرف آن استاد مسن معمر محترم.»^۳

تقوای علمی و ادب نفس او از شروع هر رساله هویدا است. در مقدمه

۲. ص ۸۴.

۱. عالم جبر، ص ۲۶۲.

۳. تعلیقات چهار مقاله، ص ۳۰۵.

رساله‌اش در جبر و مقابله پس از حمد و ثنای پروردگار و درود بر پیامبران می‌خواهد بگوید که قبلاً در این زمینه کاری صورت نگرفته است. توجه کنید! «از پیشینیان سخنی در این باب به ما نرسیده است شاید در حل این اصناف جستجو و مطالعه کرده‌اند ولی چیزی در نیافته‌اند یا در تحقیقات خود نیازمند به امعان نظر در آنها نشده‌اند و یا بالاخره شاید آثارشان در این باب به زبان ما ترجمه نشده است.»^۱

از این دانشمندی که در بعضی منابع به کم‌حوصلگی موصوف است، در نقد کارهای یکی از دانشمندان به نام «ابوالجود» جملاتی در دست است: «من این سخن را فقط برای این گفتم که کسی که هر دو رساله [رساله جبر خیام و کارهای ابوالجود در حل معادلات درجه سوم] به دستش می‌رسد اگر آنچه در باب این مرد فاضل به من گفته شده راست باشد، بتواند رساله حاضر را با رساله منسوب به این فاضل مقایسه کند. چون گمان می‌کنم که من از هیچ کوشش برای این که مطالب مورد بحث را به تمامی بیاورم، فروگذار نکرده‌ام، و در عین حال کوشیده‌ام که به عهد خود وفا کنم ولی از اطناب ملال‌انگیز احتراز جویم. و اگر می‌خواستم برای هریک از این اصناف و حالات آنها مثالی می‌آوردم. لکن ترسیدم که مطلب به درازا کشد و به این جهت، سخن را به همین قوانین کلی کوتاه نمودم و در این امر به فهم متعلم اعتماد کردم زیرا هر کس قوه دراکه‌اش چنان باشد که مطالب این رساله در آن نقش بندد در حال مسائل مخصوصی که بخواهد و از برگردانیدن مسئله به صنفی که این مسئله حالت خاص آن است در نمی‌ماند و خداست که اسباب کامیابی را راست و درست گرداند و در هر حال اعتماد بر اوست.»^۲

در ابتدای «رساله کون و تکلیف» در جواب «ابونصر محمدبن عبدالرحیم نسوی» - قاضی القضاات فارس - که زمانی شاگرد ابن سینا بوده و در مسئله کون و تکلیف از او سؤال می‌کند خیام پاسخی می‌دهد که علاوه بر آشنا کردن ما به نحوه نامه‌نگاری‌اش از علت اختصار و ایجاز‌گویی و دوری از زیاده‌گویی‌اش در بیان مطالب آگاه می‌کند:

۲. همان، ص ۲۴۲.

۱. عالم جبر، ص ۱۵۹.

«ای برادر و ای سرور پرشوک فاضل و ای یگانه کامل، خداوند زندگانی تو را دراز و بلند گرداند و عزت و بلندپایگی تو را پایدار کند و درگاهت از مصیبت‌ها و پیشامدهای روزگار در امان دارد. دانش تو از علم مصاحبان من فروتر و فضل تو از فضل آنها گرانمایه‌تر و نفس تو از نفوس آنان پاکیزه‌تر است. پس بنابر این تو بر این امر از آنها آگاه‌تری که دو مسئله کون و تکلیف از جمله مسائلی است که حل آن برای بیشتر کسانی که در آن نظر کرده و بدان پرداخته‌اند دشوار است. هریک از این دو مبحث خود به چندین قسم تقسیم می‌شود و هر قسم خود به شماری از مقایس پیچیده نیازمند است که مبتنی بر انواع قضایایی است که اهل نظر در آن اختلاف دارند... اما حال که تو مرا به بحث و گفتگو درباره آنها شرف بخشیده‌ای جز این راهی نیست که به دلیل تنگی وقت و ناممکن بودن بسط و اطاله و اطناب کلام و دریافت تو از حقایق - خداوند حافظ بزرگی تو باشد - مرا از زیاده‌گویی به اختصار و از عبارات به اشارت بسنده می‌دارد و سخن من در این باب نه سخن فایده رساننده که سخن فایده بر گیرنده و نه سخن معلم که سخن متعلم است.»^۱

به آسانی از محتوای گفته‌های خیام می‌توان دریافت که او رسالاتش را برای متعلمان فهیم و با ذکاوت نوشته است و برای دریافت دانش او نیاز به فضل و نفس پاک بوده است و چنانکه در مباحث دیگر خواهیم دید حتی مقدمات ورود به رسالات خود را هم بر شمرده است.

تدقیق در این نوشته‌ها، پاسخ به کسانی است که به نقل از یکدیگر احتراز از اطناب ممل او را بخل در تعلیم تعبیر کرده و کوشش‌های او را برای ادای حق هر مطلب نادیده گرفته‌اند. اگر بخل در تعلیم این باشد که تصنیف فراوانی ندارد «حق این است که تصنیف کردن کار واجبی نیست و هر دانشمندی طبع تألیف و تصنیف ندارد و اهل علم وقتی به این کار دست می‌برند که ضرورتی پیش آید. چنانکه خیام چون از فن جبر و مقابله معلومات تازه به دست آورده بود کتابی در این باب تصنیف کرد.»^۲

۱. فصل‌نامه فرهنگ، «ترجمه رساله کون و تکلیف»، بهناز هاشمی‌پور، ص ۱۴۸.

۲. رباعیات خیام، «خرمشاهی»، ص ۵۳.

اگر بخل در پاسخ به سنوالات علمی باشد که پاسخ او به سنوالات محمد غزالی چنان طول می کشد که وقت نماز می شود:

«وقتی غزالی از او پرسید نقطه قطب بر نقاط دیگر فلک چه رجحان دارد که قطب شده است؟ او به قدری در مقدمات شرح و بسط می دهد که پیش از رسیدن به نتیجه هنگام نماز می شود و سخن قطع می گردد.»^۱

به هر حال، بهتر است که ما نیز با اجتناب از اطناب، همت خود را مصروف شناختن و شناساندن خیام کنیم چنان که خود در انتهای «رساله در تحلیل یک مسئله» می گوید: «این بود آنچه با پراکندگی فکر و آشفتگی خاطر و گرفتاری به کارهایی که مانع پرداختن به این قبیل جزئیات است در این باب بر خاطر گذشت و اگر بلندپایگی این مجلس — که بلندپایگی آن بر دوام بماند — نبود، من خیلی از این وادی دور بودم چه کوشش من صرفاً معطوف به مطالبی است که در نزد من مهم تر از اینگونه مطالب جزئی است و همت من مصروف آنهاست و خدای تعالی در همه حال مورد شکر و ستایش است و امید از او این که توفیق کارهای خیر عنایت فرماید که اجابت دعا در دست اوست.»^۲

خیام، ظاهراً بیشتر عمر خود را در نیشابور سپری کرد و در همانجا به تحصیل پرداخت و مدارج دانش و حکمت را نیز در بیست و اند سالگی پیمود. سپس زادگاهش را ترک کرد و به سمرقند رفت و در سمرقند با قاضی القضاات «ابوطاهر عبدالرحمن ابن علق» (۴۳۰-۴۸۴ ه. ق) فقیه شافعی توانگر و متنفذ سمرقند آشنا شد و وی به مراتب فضل و دانش حکیم وقوف یافت و او را در حمایت خود گرفت.

با سرپرستی او بود که کتابی درباره معادله های درجه سوم به نام «رساله فی البراهین علی مسائل الجبر و المقابله» نوشت.^۳

۱. همانجا. ۲. عالم جبر، ص ۲۷۹.

* کتاب عالم جبر، «ابن علق» نوشته است، ص ۱۳۱.

۳. خلاصه زندگی نامه علمی دانشمندان، ص ۴۰۶.

«ابوطاهر او را به «شمس الملوك (شمس الملك) نصرین ابراهیم» (۴۶۰ ه. ق.) امیر قراخانی که در آن زمان سمرقند و مرو و حوالی آن حدود در قلمرو حکومت وی بود معرفی کرد. امیر قراخانی هم مقدم خیام را مغتنم شمرد و «در بخارا غایت تعظیم او را بجا می آورد و بر تخت در پهلوی خود می نشاند.»^۱

وی تا سال ۴۶۶ ه. ق. همچنان در دربار شمس الملوك به سر می برد و سپس در این هنگام در سن ۲۶ سالگی به خدمت «ملکشاه» درآمد و از حیث مقام جایگاهی رفیع یافت.»^۲

درباره اصلاح تقویم و ساختن رصدخانه در اصفهان «ابن اثیر» در ذیل وقایع سال ۴۶۷ ه. ق. مطالبی نوشته است. که در «بخش سایر فعالیت های خیام» به آن اشاره خواهد شد.

«خیام با سلطان ملکشاه روابط صمیمانه داشت و در زمرة ندما و درباریان او درآمده بود ولی پس از درگذشت ملکشاه و کشته شدن «نظام الملک» مورد بی مهری «سلطان سنجر» قرار گرفت و کمک مالی به رصدخانه قطع شد.»^۳

رساله «شرح ما اشکل من مصادرات کتاب اقلیدس» را به قول «سوتر» در سال ۴۷۰ ه. ق. تألیف کرد.^۴ این کتاب شرح اصول مشکل آفرین آن کتاب است.

در سال ۴۷۳ ه. ق. خبر سفر به شیراز و نوشتن «رساله در کون و تکلیف» از او به ما رسیده است.^۵ این کتاب در پاسخ سنوال «ابونصر محمدبن عبدالرحیم نسوی» قاضی نواحی فارس است. وی از خیام درباره حکمت خلقت و غرض آفرینش و هم درباره فلسفه عبادات سنوال کرده است.

۱. نزهةالارواح و...، ص ۳۹۶.

۲. فصل نامه فرهنگ، مقاله حکیم عمر بن ابراهیم خیام نیشابوری، سید محمد رضا نائینی، ص ۲.

۳. خلاصه زندگینامه علمی دانشمندان، ص ۴۰۶.

۴. نوزده مقاله درباره حکیم عمر خیام نیشابوری (که از این پس نوزده مقاله خوانده خواهد شد) مقاله «خیام و تقویم جلالی»، سید حسن تقی زاده، ص ۱۴۴.

۵. فصل نامه فرهنگ، «گفتاری در باب رساله فی الکون و التکلیف»، ص ۱۳۱. (همایی می نویسد ۴۷۲ ه. ق.).

ترجمه خطبه تمجیدیه ابن سینا را در سال ۴۷۳ به اصفهان نوشته است.^۱
در سال ۵۰۶ ه. ق با «ابومظفر اسفزاری» که با او در ایجاد تقویم جلالی همکاری کرده بود در بلخ می‌زیست و در این شهر بود که «نظامی عروضی» پیشگویی مشهور خیام را درباره مزار خویش از او شنید.^۲
در سال ۵۰۷ ه. ق بیهقی و پدرش، خیام را احتمالاً در نیشابور ملاقات کردند و خیام از بیهقی نوجوان سنوالاتی کرد. در زمستان سال ۵۰۸ او را در مرو می‌یابیم که در آنجا از طرف «سلطان محمد» دومین پسر و سومین جانشین ملکشاه احضار شده تا وضع هوا را برای او پیشگویی کند. وقایع سال‌های باقیمانده از زندگی او بر ما پوشیده است.^۳

احتمال کلی دارد که خیام مطالبی را که در آنها تخصص داشته درس می‌داده است. «زکریا بن محمد بن محمود قزوینی» داستانی از مخالفت فقها با خیام در کتاب «آثار البلاد و اخبار العباد» آورده که در عین حال مبین اشتغال خیام به تدریس است. گفته است: «یکی از آنان هر روز صبح پیش از برآمدن آفتاب نزد او می‌رفت

۱. طریخانه، ص ۱۶۸.

۲. در شرح آرامگاه عمر خیام، «نظامی عروضی» می‌نویسد: «در سنه ست و خمس مانه (۵۰۶ ه. ق) به شهر بلخ در کوی برده‌فروشان در سرای امیر بوسعد جره خواجه امام عمر خیام و خواجه امام مظفر اسفزاری نزول کرده بودند و من بدان خدمت پیوسته بودم. در میان مجلس عشرت از حجة الحق عمر شنیدم که او گفت: گور من در موضعی باشد که هر بهاری، ← شمال → بر من گل افشان کند. مرا این سخن مستحیل نمود و دانستم که چنوبی گزاف نگوید. چون در سنه ثلاثین (۵۳۰ ه. ق) به نیشابور رسیدم چهار سال بود [بعضی نسخ چند سال] تا آن بزرگ روی در نقاب خاک کشیده بود و عالم سفلی از او یتیم مانده و او را بر من حق استادی بود. آدینه‌ای به زیارت او رفتم و یکی را با خودم بردم که خاک او بر من نماید. مرا به گورستان حیره بیرون آورده و به دست چپ گشتم. در پائین دیوار باغی خاک او دیدم نهاده و درختان امرود (گلای) و زردآلو سر از آن باغ بیرون کرده و چندان برگ شکوفه بر خاک او ریخته بود که خاک او در زیر گل پنهان شده بود و مرا یاد آمد آن حکایت که به شهر بلخ از او شنیده بودم. گریه بر من افتاد که در بسط عالم و اقطار ربع مسکون او را هیچ جای نظیری نمی‌دیدم. ایزد تبارک و تعالی جای او در جنات کناد بمنّه و کرمه (چهارمقاله، ص ۱۰۰) - برای اطلاع از وضع آرامگاه او در نیشابور به مقاله آرامگاه خیام، محمدعلی اسلامی ندوشن در نوزده مقاله هم می‌توانید نگاه کنید.

۳. نوزده مقاله، مقاله «عمر خیام، منجم، ریاضیدان و شاعر»، «پروفسور بویل» A. Boyle، ص ۱۸۶.

و درس حکمت می خواند و چون به میان مردم می آمد از او به بدی یاد می کرد. عمر خیام یک بار چند تن را با طبل و بوق در خانه پنهان کرده چون فقیه به عادت خود به خانه وی آمد فرمان داد تا طبل ها و بوق ها را به صدا در آورند. مردم از هر سوی در خانه او گرد آمدند. عمر گفت: ای مردم نیشابور این فقیه شماست که هر روز همین هنگام نزد من می آید و درس حکمت می آموزد و آنگاه پیش شما از من به نحوی که می دانید یاد می کند. اگر من همان باشم که او می گوید پس چرا از من علم می آموزد و اگر چنین نیست پس چرا از استاد خود به بدی یاد می کند؟^۱

«ققطی» (ف ۶۴۶. ق) در «اخبار الحکماء» عمر خیام را امام خراسان و علامه زمان خوانده و مطلب تازه ای که در حال او آورده آن است که وی به تعلیم علوم یونان اشتغال داشت و متعلمین را از راه تطهیر حرکات بدنی و تنزیه نفس انسانی بر طلب واحد تحریر می کرد. به همین سبب متأخرین صوفیه با توجه به چیزی از ظواهر شعر او خواسته اند او را به طریقه خود نسبت دهند و آن اشعار را در مجالس خود بخوانند و حال آنکه باطن آنها به منزله مارهای گزنده برای شریعت است. [و بواسطه حیات للشریعه] چون اهل زمانه بر دین او طعن زدند بر جان خود بیمناک شد و عنان زبان و قلم را از گفتار بکشید و برای اثبات مسلمانی خود به حج رفت و هنگامی که به بغداد آمد، «اهل طریقه فی العلم القدیم» یعنی شاگردان او در فلسفه یونان به سراغ او آمدند ولی او مانند مردی نادم در را به روی آنان بست.^۲

معلمان خیام

از معلمان خیام در هیچ متنی به طور صریح خبری نیست و عجلالتاً شادروان «عباس اقبال»، خیام را از شاگردان ابن سینا دانسته و دلایلی در این باره اقامه کرده

۱. تاریخ ادبیات در ایران، ج ۲، ص ۵۲۶. جلال الدین همایی در این باره می نویسد: «عین عبارت عربی آثارالبلاذ در حواشی چهارمقاله نقل شده است، گویا همین قصه که آن هم معلوم نیست تا چه حد صحت داشته باشد در افواه ناقلان یا در مؤلفات بعد با شاخ و برگ های زاید به صورت افسانه خیام و امام محمد غزالی در آمده» طریخانه، ص ۱۴۴، در این افسانه منظور از فقیه، امام محمد غزالی است.
۲. تاریخ الحکماء، ص ۲۴۴.